

رابطه علما با ساختار سیاسی در دوره افشاریه^۱

یعقوب توکلی^۲ - روح الله قاسمی^۳

چکیده

روابط علما با قدرت حاکمه در نظام‌های سیاسی ایران معاصر همواره از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و در دوره‌های مختلف دستخوش تغییرات متعددی شده است. این روابط گاه به تعامل و مشارکت علما با رجال سیاسی انجامیده، گاه به حاشیه‌نشینی روحانیون منتهی شده، زمانی در قالب تعامل همراه با انتقاد از دستگاه حاکمه بروز یافته و در مقاطعی نیز بر محور تقابل و رویارویی مستقیم استوار بوده است.

این پژوهش در پی شناخت رابطه روحانیت شیعه با ساختار سیاسی در دوره افشاریه است تا چگونگی و چرایی این مناسبات روشن شود. فرضیه تحقیق آن است که رابطه علمای دین و حکومت در دوره افشاریه بر محور تعارض شکل گرفته است. به بیان دیگر، نادرشاه رابطه مطلوبی با روحانیون شیعی نداشت و نشانه‌های این تعارض در اقداماتی چون قتل حاج میرزا حسین ملا باشی - از مراجع تقلید، اجبار علما به امضای میثاق نجف، حذف مبنای حکومت صفویه و تصرف درآمدهای موقوفات توسط نادر آشکار بود. این کشمکش در سراسر دوره افشاریه ادامه یافت و بسیاری از علمای شیعه که جایگاه و نفوذ سیاسی و مذهبی خود را در این دوره از دست داده بودند، مصلحت را در کناره‌گیری از مواجهه مستقیم با نادرشاه دیدند؛ برخی نیز جلای

۱. این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی است که برای صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران (بنیاد علم ایران) و با حمایت مالی این بنیاد انجام شده است.

۲. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، عضو هیات علمی دانشگاه معارف اسلامی قم.

۳. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا، ایران (نویسنده مسئول). @ashkanghasemi95

وطن کرده و به سرزمین‌های دور و نزدیک مهاجرت کردند.

کلید واژه‌ها: نادر شاه، علما، تشیع، افشاریه، ساختار سیاسی، ایران معاصر

مقدمه

در دوره صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵ق)، مذهب تشیع در ایران رسمیت یافت و حاکمان این سلسله به طور جدی از آن حمایت کردند. تعامل گسترده میان نهاد دینی شیعه و نهاد دولت در این دوره، موجب بالندگی نهاد دینی شد؛ به گونه‌ای که علمای شیعه فرصت آموزش، تدوین و ترویج آموزه‌های مذهبی را پیدا کردند و در ساختار سیاسی دولت نیز نقش آفرین بودند. از سوی دیگر، حکومت صفویان قلمرو سنتی ایران را در اختیار داشت؛ اما با سقوط دولت صفویه در سال ۱۱۳۵ق، افغان‌های سنی مذهب با تسلط بر اصفهان خود را حاکم ایران دانستند. با این حال، آنان نه تنها حاکمیتی باثبات و همه‌جانبه بر ایالات و ولایات ایران نداشتند، بلکه در همان زمان شاه‌تھماسب دوم صفوی در قزوین اعلام سلطنت کرد و در دیگر نقاط ایران نیز مدعیان دیگری حضور داشتند. حضور افغان‌ها در ایران تنها تا سال ۱۱۴۲ق ادامه یافت؛ زیرا نادرقلی بیگ از نواحی خراسان به سپاه شاه‌تھماسب پیوست و طی چندین نبرد افغان‌ها را سرکوب کرد و اصفهان را به خاندان صفوی بازگرداند.

نادرشاه در دوران سپهسالاری (۱۱۳۹-۱۱۴۲ق)، نیابت سلطنت (۱۱۴۵-۱۱۴۸ق) و سلطنت (۱۱۴۸-۱۱۶۰ق)، عمدتاً مشغول جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها علیه تجاوزات مرزی، شورش‌های داخلی و فتح سرزمین‌های جدید بود (عبدی، ۱۳۹۴: ۱۳۶). جنگ‌های پی‌درپی فرصت تحکیم پایه‌های حکومت و تثبیت ساختار سیاسی را از او گرفت و پس از مرگ نادر، بازماندگانش نتوانستند بر شورش‌های داخلی غلبه کنند؛ به گونه‌ای

که طوایف و قبایل در نقاط مختلف کشور عَلم قدرت برافراشتند.

نادر که عمر خود را بر پشت اسب در میدان‌های نبرد سپری کرده بود، در رابطه با علمای دین رویکردی متفاوت از حکومت صفویه در پیش گرفت. پرسش اصلی این پژوهش آن است که چگونگی و چرایی مواجهه نادر و بازماندگان او با روحانیت شیعه چه بوده است. سیاست نادرشاه در قبال علما چگونه بود؟ علما در دوره افشاریه چه جایگاه و منصبی داشتند؟ علمای برجسته عصر نادری چه کسانی بودند و چه رابطه‌ای با ساختار سیاسی داشتند؟ این مقاله درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست و ابعاد مختلف مواجهه میان علمای شیعه و نادرشاه را بررسی می‌کند.

۱. روابط نادر شاه با علما

روزگار تاریک علم و علما در ایران با روزهای سیاه پایانی مقاومت سلطان حسین و محاصره اصفهان آغاز شد. بسیاری از علما در قحطی ناشی از محاصره جان باختند یا در درگیری‌های میان طرفین به شهادت رسیدند. شمار زیادی از علما و بزرگان در این واقعه بزرگ مورد حمله قرار گرفتند؛ برخی به شهادت رسیدند، گروهی مفقود شدند و هیچ اثری از آنان تاکنون به دست نیامده است، و جمعی دیگر برای همیشه از اصفهان هجرت کردند. شهری که مرکز حوزه علمیه تشیع و سرشار از بزرگان، دانشوران، پژوهشگران و محققان بود، ناگهان از آنان تهی شد. مراکز علمی و فرهنگی فراوان در این شهر ویران گردید و کتابخانه‌های عظیم اصفهان نیز در آتش این حوادث دردناک سوخت. مرحوم آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی (قدس سره) در این باره می‌فرمود: «منبع سوخت یکی از حمام‌های بزرگ اصفهان مدتی کتاب‌هایی بود که از کتابخانه‌های عمومی و شخصی گردآوری شده بود». گویی پس از فتنه چنگیز، ایران و ایرانیان چنین بلایی را به یاد نداشتند.

در جنگ نادر با افغان‌ها و پس از شکست در مهماندوست، افغان‌ها که از جنگاوری‌های نادر مرعوب و هراسان بودند، تهران و شهرهای میانه راه را رها کرده و به اصفهان پناه بردند. آنان «سه هزار تن از مشاهیر آن شهر را به شتاب تمام شربت هلاک دادند» (مینورسکی، ۱۳۱۳: ۲۱). از جمله علمایی که در قحطی جان خود را از دست دادند می‌توان به مولانا محمدرضا بن ملا محمدباقر مجلسی و خانواده او (بهبهانی، ۱۳۷۰: ۱۲۵)، میرزا کمال‌الدین محمد فسوی (داماد مجلسی)، مولانا حمزه گیلانی، ملا محمدتقی طبسی (بهبهانی، ۱۳۷۰: ۲۴۵-۲۴۶)، محمدهادی مشهدی (م ۱۱۳۴ق) (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵: ۲۶)، و ملا محمدجعفر سبزواری (حسینی یزدی، ۱۳۷۸: ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳) اشاره کرد.

این تیره‌روزی علم و عالمان در عصر نادر نیز ادامه یافت. سیاست نادر در قبال روحانیون از سیاست مذهبی او جدا نبود؛ سیاستی که در نگاه نادرشاه چیزی جز ابزاری در خدمت اهداف جهان‌گشایانه‌اش محسوب نمی‌شد. او به روحانیون همانند مذهب تنها زمانی توجه می‌کرد که قصد داشت آنان را در جهت نیل به اهداف خود به کار گیرد؛ در غیر این صورت به شدت با نفوذ آنان مقابله کرده و دامنه فعالیتشان را محدود می‌ساخت. افزون بر نبود امنیت جانی، عصر نادرشاه افشار روزگاری پرآشوب و آکنده از نبردهای خونین بود که عرصه را بر فعالیت اهل خرد و اندیشه بست و مجالی برای برگزاری مجالس درس و بحث باقی نگذاشت. در عصر نادری آنچه رونق داشت جنگ و لشکرکشی بود و جز هنرهای نظامی، هیچ عرصه‌ای از پیشرفت برخوردار نبود؛ «زمان این مرد بزرگ، زمان تفوق شمشیر بر قلم بود» (لکه‌هارت، ۱۳۳۱: ۳۴۷).

پس از تاج‌گذاری نادرشاه، اغلب مورخان و تحلیلگران بر این باورند که او به نوعی وحدت مذهبی قائل بود؛ وحدتی که هدف اصلی آن نه سیاسی یا اجتماعی، بلکه

تغییر در دیدگاه‌های مذهبی دو گروه - به‌ویژه شیعه - به‌شمار می‌رفت. به بیان دیگر، نادر صرفاً به دنبال وحدت سیاسی موقت میان دو گروه نبود، بلکه در پی وحدتی بود که به تعدیل باورهای مذهبی آنان بینجامد. «نادر بر این باور بود که باید دو گروه عقاید خود را معتدل کنند، اما در عین حال نمی‌خواست به‌عنوان منکر هرگونه گرایش مذهبی شناخته شود» (جعفریان، ۱۳۷۵: ۱۹).

یکی از اهداف پنهان نادر، حذف تشیع و در نتیجه زیر سؤال بردن مشروعیت صفویان بود؛ چراکه صفویان با ترویج تشیع، طی بیش از دو قرن در ایران پیوندی عمیق میان مردم و این مذهب ایجاد کرده بودند. نادر به‌خوبی می‌دانست که مبارزه مستقیم با این تعلق خاطر مردمی امکان‌پذیر نیست و باید سرچشمه آن را تغییر دهد تا رابطه مردم شیعه ایران با صفویان قطع شود (جعفریان، ۱۳۷۵: ۲۹-۳۰). عباس اقبال نیز با نگاهی بدبینانه معتقد است که نادرشاه از آغاز نسبت به صفویان و قزلباشان بدگمان بود و می‌خواست ایرانیان مذهب تسنن را بپذیرند و میان ایران، ترکستان، افغانستان و عثمانی اتحاد مذهبی برقرار شود (ایزدی و پهلوان‌پور، ۱۳۹۰: ۱۷).

به‌سبب رویارویی نادر با علما و ناهماهنگی نیروهای سیاسی با آنان، روحانیون از مناصب دولتی فاصله گرفتند. این وضعیت، همراه با سیاست تسامح مذهبی و تلاش برای ایجاد وحدت مذهبی، زمینه رشد دیگر نحله‌های فکری و مذهبی را فراهم ساخت. از آنجا که قلمرو حکومت نادر علاوه بر ایران به سرحدات هند و افغانستان نیز کشیده شده بود. مناطقی که محل برخورد شیعه و سنی بودند. او ناگزیر سیاست مذهبی خاصی را برای وحدت نظامی و ملی در پیش گرفت (الگار، ۱۳۵۹: ۶۱).

اقدامات نادر علیه علما، همچون توقیف اموال، سلب مسئولیت وقف، تنزل مقاماتی مانند صدر و محدود کردن تمامی امور قضایی به محاکم عرفی، موجب تضعیف

ساختار دینی شد. در نتیجه، با بی‌اهمیت شدن مناصب دینی، دیگر نفوذی برای علما در ساختار سیاسی باقی نماند (شعبانی، ۱۳۵۹: ۱۱۴).

به‌علاوه، نادر در قبال علما نیز رویکردی مخالف در پیش گرفت و به‌شدت با دامنه نفوذ روحانیان مقابله کرده و آنان را در محدودیت قرار داد. او از یک‌سو به علاقه قلبی روحانیان نسبت به دولت صفویه و از سوی دیگر به نفوذ و احترام آنان نزد عامه مردم آگاه بود؛ از همین رو، یکی از نخستین اقداماتش، علاوه بر کنار گذاشتن رسمیت تشیع، تحدید عوامل قدرت روحانیان بود. مهم‌ترین جلوه این سیاست، قطع کمک‌های مالی و تصرف منابع اصلی درآمد آنان بود. عمده‌ترین اقدام نادر در این زمینه ضبط املاک وقفی بود که اداره آن‌ها تا آن زمان در دست روحانیان قرار داشت و سالانه درآمدی نزدیک به یک میلیون تومان از آن حاصل می‌شد (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۳۶: ۷۲). پس از تاج‌گذاری، هنگامی که وارد قزوین شد، دستور ضبط اوقاف را برای تأمین هزینه ارتش صادر کرد (براون، ۱۳۷۵: ۱۴۲).

جیمز فریزر می‌نویسد: «علما از این اقدام بسیار متغیر شدند و تا آنجا که توانستند کوشیدند سپاه و رعیت را بشورانند، اما چون بیش از نیمی از سپاه سنی بودند، جز تمسخر به احکام آنان کاری نکردند. رعیت نیز چون دیدند به این واسطه بخشی از مالیاتشان کاهش یافته است، ناراضی نبودند» (رضازاده، ۱۳۳۹: ۲۱۰). این فرمان نادر که شاید یکی از دلایل صدور آن پایان دادن به آشفتگی ناشی از هجوم افغان‌ها، غارت اصفهان، سوختن اسناد موقوفه‌ها و سوءاستفاده برخی افراد بود. خود موجب بروز نابسامانی‌هایی شد که بلافاصله پس از قتل نادر توسط علی‌قلی عادلشاه لغو گردید (لمبتون، ۱۳۷۷: ۲۵۵). جان فوران معتقد است این جریان به جای تضعیف روحانیت، موجب تقویت آن شد؛ زیرا گروهی از روحانیان به عراق مهاجرت کردند و

دیگر تحت کنترل دولت ایران نبودند و بدین سبب روزه‌روز استقلال بیشتری نسبت به دولت پیدا کردند (فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۴).

در نتیجه، تلاش نادر برای قطع منابع مالی علما موجب بروز اصطکاک‌های پنهان و آشکار میان روحانیت و حکومت شد و روحانیان را به صف ناراضیان از حکومت نادری کشاند. از سوی دیگر، ضبط اوقاف اگرچه در ابتدا برخی از توده‌ها را به دلیل احتمال کاهش مالیات راضی می‌کرد، اما به تدریج با مشاهده افزایش تحمیلات و عدم کاهش مالیات، ناراضیاتی آنان را نیز برانگیخت (ملکم، ۱۳۸۰: ۶۲). نادر حتی تأمین مخارج دستگاه روحانیت را بر عهده مردم گذاشته و گفته بود: «اگر کسی ملا می‌خواهد باید هزینه او را خود پردازد» (شعبانی، ۱۳۵۹: ۲۶۹).

گذشته از بحث موقوفه‌ها، رابطه نادر با روحانیان به گونه‌ای بود که هرگز اجازه نمی‌داد آنان در امور سیاسی، حکومتی، اجتماعی یا حتی مذهبی نقش آفرینی کنند یا برای دولت و مردم خط‌مشی تعیین نمایند. «در حقیقت، این او بود که تکلیف روحانیان را مشخص می‌کرد و هرگز اجازه نمی‌داد مجتهد یا ملایی در اوامر صادره مداخله کند یا از مجرمی شفاعت نماید» (شعبانی، ۱۳۵۹: ۱۸۸).

با توجه به اقدامات نادر، طبیعی بود که رابطه میان او و روحانیان حسنه نباشد. تنها شمار اندکی از روحانیان ایران - به‌ویژه دو نفر - در همه حال مورد اعتماد شاه بودند. نخست، ملاعلی‌اکبر خراسانی که از «قدیمی خدمتان» نادر محسوب می‌شد و در تمامی مراحل زندگی شاه افشار صمیمانه به او و سیاست مذهبی‌اش یاری رساند (شعبانی، ۱۳۵۹: ۱۹۷) و تا زمان قتل نادر منصب ملاباشی را بر عهده داشت. دوم، میرزا ابوالقاسم کاشانی که مناصبی چون صدرالصدور و شیخ‌الاسلامی را در اختیار داشت و به دلیل حمایت‌های مکرر از نادر در برابر تهماسب و طرفداران صفویان، مورد علاقه

خاص شاه قرار گرفت (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۳۹۴-۳۹۵).

تنها روحانی‌ای که آشکارا با نادر مخالفت کرد، حاج میرزا عبدالحسین صدر اصفهانی از طایفه خطیبی، معروف به میرزا ملاباشی بود. او در خفا اظهار داشت که همه ایرانیان موافق سلطنت خاندان صفویه هستند. هنگامی که جاسوسان نادر این مطلب را گزارش دادند، روز بعد در حضور شاه اعدام شد (لکهارت، ۱۳۳۱: ۱۳۹). بهانه رسمی این اعدام دیر رسیدن او به دشت مغان بود (فلور، ۱۳۶۸: ۷۰)، اما روایت دیگر آن است که نادر از او درباره شرط اساسی خود - یعنی الغای تشیع - فتوا خواست. میرزا ملاباشی در حضور نادر گفت: «پادشاهان حق ندارند بگویند خداوند چگونه باید پرستیده شود. قوانین ما از سوی خدا به پیامبر نازل شده و راهنمای ماست. هر تغییری در مسائل مذهبی پیامدهای خطرناکی دارد؛ امیدوارم اقدامی نکنید که مخالف مصالح مؤمنین باشد و از فتوحات شما بکاهد» (هنوی، ۱۳۶۸: ۳۴۹). این سخن می‌توانست غیرت مذهبی مردم را تحریک کند و آنان را به شورش وادارد؛ از همین رو نادر دستور قتل او را صادر کرد. نویسنده عالم‌آرانی نام این روحانی را میرزا عبدالحسین ملاباشی ذکر کرده است (شعبانی، ۱۳۵۹: ۲۶۸).

به گفته مرتضی راوندی، «رئیس روحانیون شیعه به گناه صراحت لهجه، به حکم نادر هدف تیر قرار گرفت و دیگر علمای شیعه چون با این برهان قاطع روبه‌رو شدند، سکوت اختیار کردند و از بیان عقیده خودداری نمودند» (راوندی، ۱۳۴۰: ۴۴۱).

اقتدار نادری به گونه‌ای بود که اکثریت روحانیان، هرچند دل خوشی از او نداشتند، برای حفظ ظاهر ناگزیر به همراهی با نادر حتی در عرصه‌های مذهبی می‌شدند. نمونه آن، وجود مهر بسیاری از علما پای وثیقه‌نامه مذهبی مغان و حضور نمایندگان روحانیان ایران در مباحثات مربوط به پذیرش مذهب جعفری به عنوان مذهب چهارم

اسلام است؛ هرچند آنان به آنچه انجام می‌دادند اعتقادی نداشتند و تنها احساس تیزی شمشیر نادر بود که ایشان را به استفاده از حربه تقیه وادار می‌کرد (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۳۶: ۱۳۴).

رفتار نادر با دیگر ادیان و مذاهب ایران نیز نشان می‌دهد که مخالفت او با روحانیان صرفاً به علمای شیعه محدود نمی‌شد؛ بلکه اساساً به طبقه روحانی در همه مذاهب اعتقادی نداشت و وجود آنان را غیرضروری و حتی در بسیاری موارد زیان‌بار می‌دانست. برای نمونه، زمانی که میان روحانیان ارمنی و کاتولیک در اصفهان اختلافی پیش آمد و موضوع را به نادر ارجاع دادند، او رهبران مذهبی ارامنه را به پرداخت جریمه‌ای سنگین محکوم کرد و گفت: «کشیشان نیازی به پول ندارند و تنها فکر مردم را پریشان می‌کنند و به بهانه مذهب پول می‌گیرند، در حالی که نیاز او بیشتر است، زیرا آن پول را باید صرف نیازهای سپاه کرد» (هنوی، ۱۳۷۷: ۲۶۲). این جملات دقیقاً همان عباراتی بود که پیش‌تر در زمان ضبط اوقاف شیعیان بیان کرده بود.

بدین معنا، نادر که خود را «فرزند شمشیر» می‌خواند، اعتماد و اعتقادی جز به نظامیان شمشیرزن و سربازان جنگجو نداشت (فتح‌الله‌پور، ۱۳۸۵: ۸۰-۸۲).

۲. روابط با زماندگان نادر شاه با علما

در واپسین سال‌های افشاریان - یا به عبارت دقیق‌تر، روزگاری که سلسله‌های دیگر همچون زند و قاجار جای افشاریان را در ایران می‌گرفتند و تنها با زماندگان نادر گهگاه در اطراف خراسان در پی احیای سلسله و دولت برپادرفته نیای خویش بودند - رابطه علما و افشاریان همچنان تیره و پرتنش باقی ماند. ستیز و بدرفتاری نادریان با روحانیون و دینداران گاه به قتل و شهادت علما نیز می‌انجامید. نمونه مشهور

این وضعیت، شهادت حکیم وارسته سیدمحمد مهدی حسینی اصفهانی خراسانی است که هرچند دوران نوجوانی و جوانی اش مقارن با روی کار آمدن کریم خان زند (۱۱۶۴.۱۱۹۳ق) بود، اما سرنوشت او به دست بازماندگان افشار رقم خورد.

سیدمحمد مهدی هیچ‌گاه منصب حکومتی را نپذیرفت، اما هنگامی که مشاهده کرد دشمنان و مهاجمان در برابر جامعه شیعه ایران صف‌آرایی کرده‌اند و قصد دارند در اتحاد و انسجام آنان خلل ایجاد کنند و میراث فکری، معنوی و مادی ایشان را به غارت برند، کوشید همکاری‌هایی در حد دفاع از دیانت و مردم متدین با کارگزاران وقت داشته باشد. او در برابر یاغیان و اشرازی که می‌خواستند اوضاع آشفته‌ای را بر خراسان تحمیل کنند، ایستادگی کرد و همین مقاومت زمینه شهادتش را فراهم ساخت.

در این میان، نصرالله میرزا و نادرقلی میرزا. نوادگان نادر و فرزندان شاهرخ میرزا، پسر رضا قلی میرزا که به دست پدرش نادر از نعمت بینایی محروم شده بود. همواره بر سر قدرت با یکدیگر نزاع داشتند. آنان به بهانه تأمین جیره سپاهیان، به خزانه آستان قدس رضوی دست اندازی کردند؛ طوق جواهرنشان گنبد مبارک امام رضا علیه السلام را پایین کشیدند، قالی سیم‌تاب زردوز منقوش به سوره یاسین را آتش زدند تا سیم و زر آن را استخراج کنند، صفحات مرصع رواق را از جای برکنند و حتی قصد داشتند خشت‌های طلایی مرقد مطهر را به سرقت برند. آیت‌الله میرزا محمد مهدی حسینی با درک این سوءنیت، مانع آنان شد و با نفوذ معنوی خود توانست طلاهای روضه رضویه را که میان سپاهیان توزیع شده بود بازگرداند و با آن سرمایه ضریحی برای مرقد شریف بسازد.

هنگامی که آشوبگران به مشهد یورش بردند و آستان قدس رضوی را مورد غارت قرار دادند، سیدمحمد مهدی با صلابت و شجاعت از موقوفات، نذورات و میراث فرهنگی و هنری این بارگاه دفاع کرد و اجازه نداد اموال حرم رضوی به دست یغماگران بیفتد.

شاهرخ میرزا، فرزند نادرقلی، تا سال ۱۲۱۰ق بر خراسان حکومت کرد تا آنکه به دست محمدشاه قاجار کشته شد. پس از او، فرزندش نادرقلی میرزا دعوی سلطنت کرد و در سال ۱۲۱۸ق علیه حکومت مرکزی طغیان نمود.

فتحعلی شاه قاجار برای سرکوب او، حسین خان را با سپاهی کافی مأمور کرد. نادرقلی دروازه‌های مشهد را بست و در حصار شهر سنگر گرفت. محاصره شدید سپاهیان حسین خان موجب قحطی و آشفته‌گی در مشهد شد. گروهی از اهالی به محضر آیت‌الله میرزا محمد مهدی رفتند و از او که نفوذ سیاسی و اجتماعی فوق‌العاده‌ای داشت، یاری خواستند. او برای جلوگیری از خونریزی در حرم مطهر، از آن مکان بیرون آمد و در برابر نادرقلی میرزا ایستاد و او را به تسلیم و پرهیز از ستیزه‌گری دعوت کرد. اما نادرقلی به مواعظ سید توجهی نکرد و با اشاره او، اطرافیان‌ش بر سید یورش بردند. ضربه‌ای بر سرش وارد شد و خود نادرقلی نیز او را مضروب ساخت. دو روز بعد، در سیزدهم رمضان ۱۲۱۸ق، سید محمد مهدی حسینی بر اثر این حادثه به شهادت رسید و پیکرش در حرم رضوی، در مسجد پشت سر مبارک اطهر دفن گردید. برخی او را «شهید ثالث» و برخی «شهید رابع» لقب داده‌اند (عبدالرحمن بن نصرالله شیرازی، ۱۳۹۳: ۵۵-۶۷).

۳. مناصب علما در دوره افشاریه

منابع تاریخی عصر افشاریه از مناصب علما یاد کرده‌اند و از شرح وظایف آنان چنین برمی‌آید که تغییرات عمده‌ای در این مقامات نسبت به حکومت پیشین (صفویه) رخ نداده است.

۳.۱. ملاباشی

این منصب که در زمان شاه سلطان حسین صفوی ایجاد شد، در دوره افشاریه نیز - هرچند نه با قدرت و نفوذ عصر صفوی - استمرار داشت. ملاباشی در اواخر دوره صفویه در رأس سلسله مراتب دینی قرار داشت و به عنوان معلم و مشاور اول شاه سلطان حسین، وظیفه «تحقیق مسائل شرعیه و تعلیم ادعیه و امور مشروعه» را بر عهده داشت. شاه نیز «همه کارهای خود را موافق شرع شریف» انجام می داد و مسائل را از استاد خود، علامه امیرمحمدباقر، اخذ می کرد (خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۵۵۴-۵۵۷).

در زمان نادرشاه، اهمیت و قدرت این مقام کاهش یافت؛ به ویژه پس از آنکه عبدالحسین ملاباشی اظهار داشت همه طرفدار صفویان هستند و جان خود را بر سر این سخن نهاد. هرچند ملاعلی اکبر جانشین او شد و مأموریت های خارجی یافت، اما منصب ملاباشی هرگز به قدرت سابق بازنگشت (قدیانی، ۱۳۷۴: ۲۵۲). منابع در سال های پایانی حکومت نادر، تنها از سکوت و سازش این مقام یاد کرده اند (طیبی، ۱۳۸۸: ۱۰۶).

۳.۲. صدارت عامه و خاصه

پس از کشته شدن میرزا ابوالحسین ملاباشی - صدراالصدور ایران - به دلیل مخالفت با اصلاحات مذهبی نادر، شاه منصب صدارت عامه و خاصه و شیخ الاسلامی ایران را در هم ادغام کرد و همه را به میرزا ابوالقاسم کاشانی، از حامیان وفادار خود، تفویض نمود. این منصب بالاترین مقام روحانی کشور بود و مسئولیت های متعددی از جمله انتخاب مقامات روحانی سراسر ایران را بر عهده داشت.

با وجود گستردگی وظایف، منابع نشان می دهند که صدر در عصر نادر جایگاه بزرگی

در دربار نداشت و مهم‌ترین وظیفه او از دیدگاه نادر، طرح و توجیه سیاست‌های مذهبی و تحکیم دیدگاه‌های شاه در داخل ایران و نزد همسایگان، به‌ویژه عثمانی‌ها، بود. پس از سفر میرزا ابوالقاسم کاشانی به عثمانی، دیگر نامی از او در منابع فارسی نیامده و نادر نیز جانشینی برای او تعیین نکرد (شعبانی، ۱۳۵۹: ۲۰۵-۲۰۷؛ طیبی، ۱۳۸۸: ۹۳).

۳.۳. شیخ‌الاسلام

نادر منصب شیخ‌الاسلامی ایران را نیز به میرزا ابوالقاسم کاشانی تفویض کرد؛ هرچند برخی معتقدند شاه این منصب را از نظر انداخته و به شخص دیگری واگذار نکرد. با این حال، در وثیقه‌نامه نادری مهر آقا حسین بن آقا ابراهیم، شیخ‌الاسلام ایران، دیده می‌شود و از امضای علما بر پای آن برمی‌آید که شهرهای مهم ایران همچنان شیخ‌الاسلام خاص خود را داشته‌اند (شعبانی، ۱۳۵۹: ۲۰۸).

نادر در راستای اهداف سیاسی و مذهبی خود، از قدرت و نفوذ شیخ‌الاسلامان تا حد ضرورت بهره می‌برد و آنان نیز به اجبار یا اختیار، همدلی و همراهی خود را در مقاطع مختلف نشان می‌دادند (طیبی، ۱۳۸۸: ۹۶). در آغاز حکومت نادر، دو منصب امامت جمعه و شیخ‌الاسلامی در اعقاب علامه مجلسی متمرکز بود. برخی مخالفان به نادر هشدار دادند که تمرکز این دو منصب در یک شخص می‌تواند به مخالفت با دولت بینجامد، به‌ویژه که اینان از هواخواهان صفویه بودند. نادر که پیش‌تر با قدرت‌یابی علما مخالف بود و شماری از آنان را به بهانه‌های مختلف به قتل رسانده بود، این نظر را پذیرفت و از خاندان‌های علمی اصفهان، اعقاب محقق سبزواری را برای منصب شیخ‌الاسلامی برگزید. از این زمان، دو منصب امامت جمعه و شیخ‌الاسلامی از یکدیگر تفکیک شد (مهدوی، ص ۴۷).

۳.۴. قاضی

وظیفه قاضی رسیدگی به دعاوی مردم بر اساس شریعت بود. هنگامی که حکم شرعی هر دعوا توسط قاضی صادر می‌شد، دستگاه دولتی و مأموران اجرا مسئولیت انفاذ آن را بر عهده داشتند. هر شهر ایران قاضی معینی داشت و مسئولیت‌های مربوط همچنان در اختیار او باقی بود (شعبانی، ۱۳۵۹: ۲۶۲). گاه میان شیخ‌الاسلام و قاضی در برخی مسائل اختلاف و تصادم پیش می‌آمد؛ هرچند هر دو منحصرأ مسئول امور روحانیت بودند، اما در عمل محاکم مدنی را نیز تحت سلطه و فرمان خود داشتند (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۳۳۸).

۳.۵. قاضی عسکر

منصب قاضی عسکر به ساختار دیوانی دینی مربوط می‌شد و همان‌گونه که از نام آن پیداست، وظیفه‌اش صدور «حکم شرعی عساکر منصوره» بود. در دوره نادرشاه، به دلیل افزایش قدرت و اهمیت سپاهیان و اولویت یافتن مسائل سیاسی و نظامی، منصب قاضی عسکر حضوری جدی و پررنگ داشت. براساس روایات، میرزا ابراهیم قاضی سه‌دهی اصفهانی پس از ورود نادر به اصفهان، به‌عنوان قاضی عسکر او منصوب شد (عبدی، ۱۳۹۴: ۱۵۸).

۴. علمای مشهور عصر افشاریه

در دوره افشاریه، شماری از علمای مشهور حضور داشتند که هم در تعلیم علوم دینی و هم در دفاع از مردم در برابر ظلم و ستم کوشا بودند.

ملا اسماعیل خواجویی (۱۱۷۳ق)، از فقیهان برجسته اصفهان، با وجود همه مصائب، به تدریس و تألیف بیش از ۱۵۰ اثر پرداخت (رجائی، ۱۳۷۸: ۲۶). او علاوه بر فقاہت

و حکمت، در حدیث و تألیف نیز سرآمد بود و به عنوان شیخ ذکر و صاحب انفاس قدسی، در اجازه دادن ادعیه و اذکار - به ویژه دعاهای خاص اصحاب معرفت - جایگاهی ممتاز داشت (فخار، ۱۳۸۸: ۴۸). صلابت معنوی او چنان بود که حتی نادرشاه، با وجود قدرت و شهرت جهانی، در برابر او منفعل می شد و بی اختیار تعظیم می کرد و دستوراتش را به اجرا می گذاشت (جناب، ۱۳۸۵: ۲۲۲).

آقامحمد بیدآبادی (۱۱۹۷ق)، شاگرد خواجویی، عالمی عارف و حکیمی متألّه بود که در فلسفه مشاء و عرفان شیعی فعالیت داشت. او در اصفهان آشفته دوران افغان ها و نادر زیست و در شرایطی که مراکز علمی تعطیل شده و تعلیم و تربیت به سرداب ها و زیرزمین ها منتقل شده بود، به تدریس حکمت صدرایی، فلسفه مشاء و حکمت اشراق پرداخت و نقشی مهم در رواج فلسفه ملاصدرا ایفا کرد (جناب، ۱۳۸۵: ۵۸۷). با این حال، بی توجهی نادر به علما، او را نیز مانند دیگران به گوشه نشینی کشاند.

میرمحمد حسین خاتون آبادی (۱۱۵۱ق)، فقیه و مؤلف امامی قرن دوازدهم، در علوم عقلی، حکمت، ادبیات، فقه و حدیث تبحر داشت. پدرش میرمحمد صالح خاتون آبادی در دوره افغان ها و نادری امام جماعت اصفهان بود (حزین لاهیجی، ۱۳۳۲: ۳۵۹). پس از سقوط صفویه، خاتون آبادی به شدت شکنجه شد و همین امر او را به مسائل اخروی بیشتر متوجه ساخت. او به خاتون آباد رفت و به عبادت پرداخت، اما همچنان مرجع دینی مردم باقی ماند (خاتون آبادی، ۱۳۷۸: ۴۶۵).

علمای خوانساری نیز در این دوره یا در اصفهان ماندند یا به خوانسار مهاجرت کردند. سید ابوالقاسم جعفر بن حسین خوانساری (۱۱۵۸ق) در حمله افغان ها به خوانسار رفت و امامت جمعه آنجا را برعهده گرفت و به سبب مقام علمی اش، خوانسار شهرت یافت (حسینی یزدی، ۱۳۷۸: ۳۱۲-۳۱۳؛ دوانی، ۱۳۷۲: ج ۸، ص ۴۲۶). سید حسین

خوانساری (۱۱۹۱ق) نیز در پی بی‌توجهی به نشر علوم دینی، به عزلت‌گزینی روی آورد (دوانی، ۱۳۶۲: ۱۶۴).

در مشهد، محمدتقی رضوی خراسانی (۱۱۵۰ق) در آستان مقدس رضوی به تحقیق در علوم دینی مشغول بود و از سیاست نادرشاه کناره‌گرفت (حزین لاهیجی، ۱۳۳۲: ۳۸۲). در مقابل، برخی علما مانند ملا محمد خاتون‌آبادی، ملاباشی طهماسب دوم و میرزا عبدالحسین ملاباشی که حاضر به پذیرش شرایط دینی نادر در دشت مغان (۱۱۴۸ق) نشدند، به قتل رسیدند.

در این شرایط، مهاجرت علما به عراق یا هند امری طبیعی بود. گزارش‌های هانوی نشان می‌دهد که مأموران انگلیسی در بندرعباس هر روز شاهد حرکت گروه‌هایی از مردم به سوی بندر سورات بودند (شعبانی، ۱۳۵۹: ۲۶۵-۲۶۷). بی‌اعتمادی پادشاهان نسبت به علما سبب کناره‌گیری آنان از دستگاه حکومتی شد و سکونت در کنار مرقد‌های مقدس شیعه، به‌عنوان مکانی دور از سیاست و آشوب، محیطی مناسب برای نشر معارف دینی فراهم آورد (مردای خلیج و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۸۹-۱۹۵).

نتیجه‌گیری

نادرشاه افشار، سرداری کارآزموده و بلندپرواز بود که آرزوهای بزرگ او را به کشورگشایی‌های پی‌درپی و لشکرکشی‌های مداوم سوق داد. او خود را در امتداد چهره‌هایی چون چنگیز، تیمور و اسکندر می‌دید و در همین چارچوب، هر سرزمینی را که توان تصرف آن را داشت به قلمرو خود می‌افزود. در این مسیر، مذهب برای نادر ابزاری در خدمت اهداف سیاسی و نظامی بود؛ از آنجا که دین و روحانیت را مانعی بر سر راه خود می‌پنداشت، کوشید این مانع را از میان بردارد و همه سرزمین‌هایی را که مذاهب و اندیشه‌های گوناگون، به‌ویژه

شیعه و سنی، در آن حضور داشتند تحت سلطه خویش درآورد.

با این حال، این سیاست به بهای سنگین برای جامعه ایران تمام شد. نادر با اعمال فشار و خشونت، زخم‌های عمیقی بر پیکر علم، عالمان و خرد در کشور وارد ساخت. رابطه او با روحانیون شیعه مطلوب نبود؛ زیرا آنان را مبلغ و مروج نظام فکری صفویان - رقبای پیشین سیاسی او - می‌دانست و بر این باور بود که رفتارهای مذهبی آنان، از جمله سب و لعن خلفای اهل سنت، موجب نارضایتی و آشوب در ایران شده است. از این رو، نادر کوشید قدرت علما را در حوزه‌هایی چون اوقاف و مراسم مذهبی محدود کند و حتی برخی آیین‌ها مانند عزاداری محرم و جشن‌های مذهبی را ممنوع ساخت. در نتیجه، علم و دانش در این دوره رونقی نداشت و دین و مذهب به ابزاری برای بازی‌های سیاسی بدل شد.

راستی‌آزمایی فرضیه پژوهش نیز نشان می‌دهد که نشانه‌های تعارض میان نادرشاه و علمای دین کاملاً مشهود است؛ از جمله قتل حاج میرزا حسین ملاباشی، اجبار علما به امضای میثاق نجف، حذف مبانی حکومت صفویه و تصرف درآمدهای موقوفات. در این دوره، مناصب مهمی چون ملاباشی، صدارت عامه و خاصه، شیخ‌الاسلام، قاضی و قاضی عسکر همچنان وجود داشت، اما جایگاه و نفوذ آن‌ها به شدت تضعیف شد.

به‌طور کلی، نادرشاه اقتدارگرایی بود که تنها در پی گسترش قلمرو و کشورگشایی بود و در این رویکرد، شبکه‌ای از روحانیون که بر باورها و عقاید مردم نفوذ داشتند، برای او قابل تحمل نبود. هرچند روحانیت شیعه از اقدامات نادر ناخشنود بود، اما استفاده او و بازماندگانش از قوه قهریه و سرکوب علما، هرگونه مجال و اقدام مستقل را از آنان گرفت. در نتیجه، شهادت، حاشیه‌نشینی و مهاجرت‌های ناخواسته، سرنوشت اغلب علما در عصر افشاریه بود.

منابع

۱. اشرفیان، ک. ز. و آرنوا، م. ر. (۲۵۳۶). دولت نادرشاه افشار. ترجمه احمد امین، ج ۲. تهران: شبگیر.
۲. الگار، حامد (۱۳۹۵). نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت. تهران: توس.
۳. ایزدی، حسین و پهلوان پور، فاطمه (۱۳۹۰). «وضعیت سیاسی تشیع از اضمحلال صفویه تا کریم خان زند». فصلنامه تاریخ اسلام، شماره ۴۵-۴۶، صص ۷-۳۵.
۴. براون، ادوارد (۱۳۷۵). تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر). ترجمه بهرام مقدادی، چاپ دوم. تهران: مروارید.
۵. بهبهانی، احمد بن محمد علی (۱۳۷۰). مرآت الاحوال جهان نما. به اهتمام علی دوانی. تهران: امیرکبیر.
۶. جعفریان، رسول (۱۳۷۵). مقالات تاریخی. چاپ اول. قم: نشر الهادی.
۷. جناب، میر سید علی (۱۳۸۵). رجال و مشاهیر اصفهان. اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
۸. حزین لاهیجی، محمد علی (۱۳۳۲). تاریخ حزین. اصفهان: کتابفروشی تأیید.
۹. حزین لاهیجی (۱۳۷۵). تذکره معاصرین. تصحیح معصومه سالک. تهران: سایه.
۱۰. حسینی یزدی، سید محمد علی و دیگران (۱۳۷۸). دانشمندان خوانسار. قم: دفتر کنگره محقق خوانساری.
۱۱. خاتمی، احمد (۱۳۷۳). تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت ادبی (از سقوط صفویه تا استقرار مشروطه)، جلد اول. تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا.
۱۲. خاتون آبادی، سید عبدالحسین (۱۳۵۲). وقایع السنین و الاعوام. تصحیح محمد باقر بهبودی. تهران: اسلامیه.
۱۳. دوانی، علی (۱۳۶۲). شرح زندگانی علامه وحید بهبهانی. تهران: امیرکبیر.
۱۴. دوانی، علی (۱۳۷۲). مفاخر اسلام. تهران: مرکز فرهنگی قبله.
۱۵. راوندی، مرتضی (۱۳۴۰). تاریخ اجتماعی ایران. جلد دوم. تهران: امیرکبیر.
۱۶. رضازاده شفق، صادق (۱۳۳۹). نادرشاه از نظر خاورشناسان. تهران: انجمن آثار ملی.
۱۷. شاردن، ژان (۱۳۷۴). سفرنامه شاردن. ج ۴. ترجمه اقبال یغمایی. تهران: توس.
۱۸. شعبانی، رضا (۱۳۵۹). تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه. تهران: دانشگاه ملی ایران.
۱۹. طیبی، سید محمد (بی تا). نظام قضایی و آیین دادرسی ایران از افشاریه تا انقلاب مشروطه. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.

۲۰. فخار، باقر (۱۳۸۸). «مکتب تربیتی آقا محمد بیدآبادی». مجله خُلُق، شماره ۱۲.
۲۱. فریزر، جیمز بیلی (۱۳۹۳). تاریخ نادرشاه و مختصری از تاریخ سلاطین مغول در هند. ترجمه ابوالقاسم خان ناصرالملک. تهران: پاسارگاد.
۲۲. فوران، جان (۱۳۷۸). مقاومت شکننده. ترجمه احمد تدین، چاپ دوم. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۲۳. عبدی، زهرا (۱۳۹۴). «رویکرد دینی نادرشاه و تأثیر آن بر شیعیان و عالمان شیعه». فصلنامه شیعه‌شناسی، شماره ۵۲، صص ۱۳۵-۱۶۶.
۲۴. عبدالرحمن بن نصرالله شیرازی (۱۳۹۳). تاریخ علمای خراسان. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۵. غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۹۶). گلشن مراد. به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد. تهران: زرین.
۲۶. فتح‌الله‌پور، پرویز (۱۳۸۵). «تشیع در دوره نادرشاه افشار». فصلنامه شیعه‌شناسی، شماره ۱۶، زمستان، صص ۵۷-۹۶.
۲۷. فلور، ویلم (۱۳۶۸). حکومت نادرشاه (به روایت منابع هلندی). ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
۲۸. قدیانی، عباس (۱۳۸۴). تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره افشاریه و زندیه. تهران: فرهنگ مکتوب.
۲۹. لکه‌هارت، لارنس (۱۳۳۱). نادرشاه. تصحیح مشفق همدانی. تهران: چاپخانه شرق.
۳۰. لمبتون، ا. ک. س. (۱۳۷۷). مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری، چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۱. مرادی خلج، محمد مهدی؛ حاجیان‌پور، حمید؛ عبدی، زهرا (۱۳۹۴). «پراکنش علما در سده دوازدهم». فصلنامه شیعه‌شناسی، شماره ۴۹، صص ۱۷۸-۲۰۶.
۳۲. ملکم، سرجان (۱۳۸۰). تاریخ ایران. ترجمه میرزا حبیب حیرت، تصحیح قمی‌نژاد، چاپ اول. تهران: افسون.
۳۳. مهدوی، مصلح‌الدین (بی‌تا). خاندان شیخ‌الاسلام اصفهان (از عصر صفویه تا دوران حاضر). اصفهان: گل‌بهار.
۳۴. مینورسکی (۱۳۶۳). تاریخچه نادرشاه. ترجمه رشید یاسمی. تهران: سیمرغ.
۳۵. هنوی، جونس (۱۳۷۷). زندگی نادرشاه. ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی. تهران: علمی و فرهنگی.

